

مبانی اندیشه‌ای گروه‌های سیاسی اسلامگرا در ایران قبل از انقلاب اسلامی (قسمت دوم)^۱

یحیی فوزی^۲

چکیده: در این مقاله نگارنده تلاش می‌کند تا به بررسی مبانی فکری گروه‌های سیاسی اسلامگرا در فاصله زمانی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷ بپردازد؛ زیرا تبیین مواضع فکری و اختلافات نظری این گروه‌ها، زمینه را برای درک بسیاری از چالش‌های اندیشه‌ای بعد از انقلاب فراهم می‌آورد.

هرچند بسیاری از گروه‌های یاد شده در کلیت اهدافی همچون مبارزه با استبداد، استعمار، ایجاد حکومت اسلامی، تلاش برای استقرار قوانین اسلامی و ... مشترک بودند؛ اما در نگاه عمیق‌تری می‌توان اختلافات فکری مهمی را نیز در دیدگاه‌ها و مبانی اندیشه‌ای آنها مشاهده کرد که با پیروزی انقلاب و قرار گرفتن در محیطی جدید، این اختلافات زمینه بروز پیدا کرد و علت ظهور دیدگاه‌های مختلف در مقاطع تاریخی بعد از انقلاب گردید.

این مقاله در دو قسمت تهیه شده که در قسمت اول مواضع فکری گروه اسلامگرا شامل فداییان اسلام، حزب ملل اسلامی، هیأت مؤتلفه و روحانیت مبارز مورد بحث قرار گرفته و در این قسمت مواضع فکری نهضت آزادی و گروه‌های سوسیالیست اسلامگرا بویژه سازمان مجاهدین خلق مورد مطالعه قرار خواهد گرفت.

کلیدواژه: گروه‌های سیاسی، اسلامگرا، انقلاب اسلامی، روحانیت مبارز، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین.

۱. قسمت نخست این مقاله قبلاً در شماره ۲۳ و ۲۴ **پروژه‌نامه** هفتمین به چاپ رسیده است.

این مقاله در تاریخ ۱۳۸۳/۷/۲۴ دریافت گردید و در تاریخ ۱۳۸۳/۳/۲۳ مورد تأیید قرار گرفت.

Email: yahyafozi@yahoo.com

۲. عضو هیأت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین.

۵- نهضت آزادی

در آغاز دهه ۴۰ جمعی از نیروهای اسلامگرا شامل آیت‌الله سید محمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی که از نیروهای عضو جبهه ملی و دارای گرایش مذهبی بودند، از نهضت مقاومت ملی (که به وسیله جمعی از نیروهای ملی مذهبی عمدتاً هوادار جبهه ملی بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شده بود) جدا شده و گروه سیاسی جدیدی را تحت عنوان نهضت آزادی پایه‌ریزی کردند.

به گفته یکی از محققان، یکی از زمینه‌های مهم تأسیس نهضت آزادی وجود اختلاف فرهنگی بین دو جریان درون نهضت مقاومت ملی بود که شامل جناح غیرمذهبی که خود به دو گروه ناسیونال - سوسیالیسم (همچون خلیل ملکی، محمد علی خنجی، مهندس مجازی) و لیبرال ناسیونالیسم (به رهبری سنجابی) تقسیم می‌شدند و جناح مذهبی (همچون آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله زنجانی، مهندس بازرگان، یدالله سبحانی) می‌شد (فارسی ۱۳۸۰: ۷). به دنبال این اختلاف و همچنین سرکوب نهضت مقاومت ملی، عده‌ای از نیروهای ملی - مذهبی عضو نهضت مقاومت ملی در سال ۱۳۴۰ تصمیم به فعالیت علنی گرفتند. مرحوم مهدی بازرگان در توضیح علت تشکیل نهضت آزادی می‌گوید:

جبهه ملی ایران همان‌طور که از اسمش پیداست جبهه بود؛ یعنی اجتماع و اتحادی از واحدها یا مکتبهای اجتماعی و بعضی افراد شاخص که دارای مقصد مشترک (استقلال کشور و آزادی ملت) بودند. ولی مقصد مشترک داشتن ملازم با محرک مشترک داشتن نیست. نباید چنین انتظاری داشت، محرک بعضی ناسیونالیسم، برخی عواطف انسانی با تعصبات نژادی و محرک بعضیها مثلاً سوسیالیسم، ولی برای ما و برای عده زیادی از همفکران و شاید اکثریت مردم ایران محرکی جز مبانی و معتقدات مذهبی اسلامی نمی‌توانست وجود داشته باشد.

نمی‌گویم دیگران مسلمان نبودند یا مخالفت با اسلام داشتند، خیر برای آنان اسلام ایدئولوژی اجتماعی و سیاسی حساب نمی‌شد ولی برای ما مبانی فکری و محرک، موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی بود. اتفاقاً چنین حزب با جمعیتی در ایران تشکیل نشده بود و یا اگر شده بود فعلاً وجود نداشت

[شادلو ۱۳۷۹: ۲۰۸].

به هر حال، در سال ۱۳۴۰ عواملی همچون مشکلات داخلی جبهه ملی از یکسو و ظاهر شدن موج مذهب‌گرایی که از چند سال قبل به تدریج در دانشگاه شروع شده بود از سوی دیگر، دست به دست هم دادند و باعث شدند تا آن جناح از جبهه ملی که مذهبی‌تر بود و تمایل بیشتری به اتخاذ مواضع رادیکالتر در برخورد با رژیم داشت دست به تأسیس تشکل جدیدی به نام نهضت آزادی ایران بزند [زیباکلام ۱۳۷۵: ۲۶۵] که طیف مختلفی از نیروهای مذهبی را در برمی‌گرفت. آنها با صدور بیانیه‌ای به تبیین عقاید خود پرداخته و مرزبندی خود را با نیروهای لیبرال غیرمذهبی مشخص کردند. این گروه در سال ۱۳۴۱ ضمن انتقاد از رفتارندم انقلاب سفید و بعدها حمایت از امام خمینی، محکوم کردن سرکوب قیام ۱۵ خرداد و اتخاذ موضع تند علیه رژیم، عملاً صف خود را از نیروهای لیبرال غیرمذهبی جدا کردند که همین امر منجر به دستگیری رهبران آن و رکود نهضت گردید.

هر چند نهضت آزادی سازمانی بود که طیفی از نیروهای مذهبی - ملی را در خود جمع کرده بود و شرایط مبارزه، زمینه طرح موضوعات عقیدتی را به صورت دقیق و شفاف ایجاد نمی‌کرد، اما بتدریج در سالهای بعد این مواضع شفافتر شد. به طوری که می‌توان طیفهای فکری مختلفی را در نهضت آزادی مورد شناسایی قرار داد که بعد از انقلاب این مرزبندیها شفافتر و باعث جدایی برخی نیروها از نهضت شد. اصولاً در درون نهضت آزادی نیز، جریانهای فکری مختلفی وجود داشت، به طوری که این نهضت را نمی‌توان یک جریان فکری واحد یا خط واحدی دانست. به گفته سحابی نهضت آزادی تشکیلات واحد یا یک طرز تفکر نبود و افکار و گرایشهای فکری مختلفی در درون آن وجود داشت [مظفر ۱۳۷۸: ۲۵۷-۲۵۳].

برخی از پژوهشگران، این جریان را تحت عنوان جریان هواداران بازرگان و منتقدان وی طبقه‌بندی کرده‌اند [مظفر ۱۳۷۸: ۲۵۶]. برخی دیگر از منتقدان جریانهای داخل نهضت آزادی، در واقع دو برداشت مختلف از اسلام و رفتارهای مذهبی داشتند که از آنها تحت عناوین جریان سیاسی و جریان مکتبی یاد می‌کنند [مظفر ۱۳۷۸: ۲۰۲]. حسن حبیبی، یکی از اعضای نهضت، معتقد است اصلاً دو خمیرمایه دارد و از اصل دو جریان وجود داشته است [مظفر ۱۳۷۸: ۲۰۲].

به گفته وی گروهی عمدتاً توجهشان بیشتر به یک مبارزه ضد استبدادی بود و استبداد را عامل اساسی بدبختی دو هزار و پانصد ساله ایران می‌دانستند و کمتر بر مسأله استعمار تأکید داشتند، اما

گروه دیگر اصالت را به مبارزه با استعمار می‌دادند [مظفر ۱۳۷۸: ۲۰۴ و ۲۰۳]. وی برخی از اعضا در نهضت (همچون بازرگان) را واسطه پیوند بین این دو گروه می‌دانست [مظفر ۱۳۷۸: ۲۰۳].

فعالیت نهضت آزادی در داخل کشور در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ بر اساس مثنی مسالمت‌آمیز و آگاهی‌بخش استوار بود و به انتشار تعدادی اعلامیه، بیانیه، نشریه و برگزاری برخی سخنرانیها و مجالس مختلف خلاصه می‌شد. فعالیت نهضت آزادی در خارج از کشور طی این مدت بیش از داخل بود و با صدور بیانیه به مناسبت‌های گوناگون و انتشار تحلیلهای سیاسی و نشریه‌ای تحت عنوان *بیم مجاهد* از سال ۱۳۵۱ به صورت ماهنامه فعالیت خود را ادامه می‌داد [خواجہ سروی ۱۳۷۴: ۹۷]. نهضت آزادی خارج از کشور هر چند دنبالهٔ نهضت آزادی داخل محسوب می‌شد اما قاطعانه‌تر عمل می‌کرد، از جمله فعالان آن در خارج کشور دکتر مصطفی چمران، شریعتی و یزدی بودند که با امام خمینی در نجف به عنوان رهبر مذهبی و سیاسی ارتباط نزدیکی داشتند. گرایش ضد مارکسیستی آنان نیز آنها را از گروه‌های چپ‌گرای اسلامی دیگری مثل سازمان مجاهدین جدا می‌کرد.

نهضت آزادی خارج از کشور ارتباط نزدیکی با انجمن اسلامی دانشجویی - اسلامی خارج از کشور داشت که توسط دانشجویان مذهبی در مقابل تشکیلات غیرمذهبی کنفدراسیون اداره می‌گردید. از جمله عناصر آنها قطب‌زاده و بنی‌صدر بودند که در سالهای بعد از انقلاب نقش مهمی برعهده داشتند [زیباکلام ۱۳۷۵: ۳۰۲].

نهضت آزادی در آستانهٔ انقلاب از انسجام و امکانات لازم برخوردار نبود. اعضا و هواداران آن به صورت پراکنده، اقداماتی را انجام می‌دادند. برخی اعضا به صورت پراکنده و با شدت علیه گرایشهای مارکسیستی برخی نیروهای سازمان مجاهدین خلق که در پی انتشار بیانیهٔ تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین در سال ۱۳۵۴ به وقوع پیوست، موضع گرفتند [تاریخ معاصر ایران: ۵-۱]. این نیروها در یک هسته سه نفری کاملاً مخفی شامل بازرگان، محمد توسلی و یکی از همفکران نهضت، مهندس میرحسین موسوی وظیفه داشتند با تهیه و منتشر ساختن تحلیلهایی در قالب اعلامیه‌های مختلف جلوی تأثیرات نامطلوب این انحرافات را بگیرند. این اعلامیه‌ها با نامهای مستعار مختلفی از جمله مسلمان آگاه، دانشجویان دانشگاه، دانشجویان مسلمان، مسلمانان متعهد، و غیره بین سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ در دانشگاه‌های مختلف بین دانشجویان توزیع می‌شد [شادلو ۱۳۷۹: ۲۱۰].

دسته‌ای دیگر از این نیروها از اوایل سال ۱۳۵۶ دست به تشکیل هسته‌های مخفی برای روشنگری نسل جوان و دانشجویان زدند و مهمترین اقدام این گروه انتشار و توزیع نشریه‌ای به نام جنبش مسلمان ایران و در سال ۱۳۵۷، نشریه‌ای تحت عنوان اخبار جنبش اسلامی بود [شادلو ۱۳۷۹: ۲۱۰].

با اوجگیری انقلاب اسلامی، نهضت آزادی با حمایت از امام خمینی به مبارزه با رژیم پرداخت و با افزایش تماس و همکاری با روحانیت، تلاشهای خود را در راستای تحقق انقلاب اسلامی افزایش داد و امام خمینی در آستانه پیروزی، به مهندس بازرگان و یدالله سعایی برخی مسؤولیتها را واگذار کرد و در نهایت نیز برخی اعضای این گروه نقش مهمی را در شورای انقلاب ایفا کردند. با انتخاب بازرگان به عنوان رئیس دولت موقت، نقش این گروه در دولت بعد از انقلاب بشدت افزایش یافت.

۶- سازمان مجاهدین خلق و گروههای سوسیالیست اسلامگرا

در سالهای دهه ۲۰ گروهی از جوانان مذهبی که با گروههای سیاسی ملی همکاری می کردند، گرایشهای عدالت خواهانه داشتند. آنها تا حد زیادی تحت تأثیر عقاید سوسیالیستی بودند و می کوشیدند تا آموزه های عدالت خواهانه اسلام را با سوسیالیسم انطباق دهند. گروه موسوم به «سوسیالیستهای خداپرست» محصول چنین گرایشها و تلاشهایی بود. این گروه که از سوی دانشجویان و روشنفکران مذهبی نظیر جلال الدین آشتیانی و محمد نخشب پایه گذاری شد، در مباحث و نوشته های خود می کوشیدند تا در ابتدای امر ثابت کنند که اسلام دین عقب مانده و متعلق به جوامع عقب مانده نیست، بلکه دینی است پویا و متعلق به همه زمانها و مکانها و البته این فهم مسلمانان از این دین است که باید پویا، متکامل و متناسب با زمان باشد. در مرحله دوم اینکه، سوسیالیسم در انحصار مارکسیستها نیست و هدف اسلام نیز برقراری یک جامعه عادلانه سوسیالیستی است [نکوروح ۱۳۷۷: ۲۵-۲۲].

خداپرستان سوسیالیست مدتی با حزب ایران همکاری کردند اما در سال ۱۳۳۱ از این حزب جدا شدند و با نام «جمعیت آزادی مردم ایران» به فعالیت خود ادامه دادند. آنها از حامیان پروپا قرص مصدق بودند و بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز در تشکیل نهضت مقاومت ملی و سپس تشکیل جبهه ملی دوم نقش فعالی داشتند. پایگاه آنها را عمدتاً جوانان مذهبی تشکیل می داد [راضی ۱۳۷۱: ۱۸-۱۶-۱۵]. آنان از سال ۱۳۴۲ به بعد همچون بسیاری دیگر از گروههای سیاسی مخالف رژیم

به فکر مبارزه مسلحانه افتادند و با عنوان «جنبش انقلاب مردم مسلمان ایران» (جاما) به تجدید سازمان خود پرداختند. اما همچون دیگر گروه‌های سیاسی مشابه سر‌بم‌ا توسط دستگاه‌های امنیتی در سال ۱۳۴۴ شناسایی و متلاشی شدند. رهبران آن نیز به زندان افتادند و برخی از عناصر باقی مانده، بعد از تشکیل سازمان مجاهدین خلق به آن سازمان پیوستند. با وقوع انقلاب، جاما فعالیت خود را از سر گرفت و رهبر آن (دکتر سامی) در دولت موقت پست وزارت بهداشتی را به عهده گرفت. بعد از متلاشی شدن جاما فعالیت‌های آن به همراه گروه‌های همفکر و مشابه دیگری نظیر «جنبش مسلمانان مبارزه» - که گروهی منشعب از جاما بود - به رهبری دکتر پیمان به صورت بسیار محدود ادامه پیدا کرد.

۱-۶- سازمان مجاهدین خلق تا سال ۵۴

از دهه ۴۰ به بعد پر سر و صداترین گروه سیاسی مرتبط با جریان چپ‌گرای اسلامی «سازمان مجاهدین خلق» بود. این سازمان در سال ۱۳۴۴ به وسیله گروهی از جوانان مذهبی دانشگاهی که سابقه فعالیت در نهضت آزادی داشتند، تأسیس شد. بنیانگذاران اولیه آن سه نفر از دانشجویان دانشگاه تهران به نام‌های حنیف‌نژاد، سعید محسن و بدیع‌زادگان بودند. آنان بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به این نتیجه رسیدند که ادامه این مبارزات سیاسی به صورت مسالمت‌آمیز، غیر حرفه‌ای و غیرمشکل‌بی‌فایده است. آنها همچنین ضعف نیروهای سیاسی مذهبی را در فقدان چهارچوب‌های نظری و ایدئولوژی منسجم و استراتژی مشخص و مناسب برای مبارزه می‌دانستند [سازمان مجاهدین خلق ایران بی‌تا]. بر این اساس بنیانگذاران اصلی سازمان، به برپایی کلاس‌های آموزشی (انقلابی - ایدئولوژیک) شامل مباحث ایدئولوژی، اقتصاد، سیاست و تشکیلات و جذب جوانان مستعد و دارای زمینه‌های مذهبی اهتمام نمودند [علوی ۱۳۷۹: ۲۳، ۸۲].

با این اقدامات، هسته اولیه کم‌کم از تهران به دیگر استانها گسترش یافت و در اصفهان، شیراز و تبریز نیز سلول‌هایی تشکیل شد. همچنین، تعدادی از اعضا جهت آموزش فنون جنگ چریکی به اردن و سازمان آزادیبخش فلسطین اعزام شدند.

بنیانگذاران سازمان از یکسو تحت تأثیر تفسیرهای نوگرایانه و علم‌پسندانه رهبران نهضت آزادی (از عقاید آموزه‌های اسلامی) و از سوی دیگر متأثر از تجربیات انقلابیون مارکسیست در نقاط مختلف جهان بودند. آنها ضمن رد ماتریالیسم فلسفی مارکسیسم، آموزه‌های تاریخی،

اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این مکتب را همچون یک علم انقلاب قابل استفاده می‌دانستند. به ویژه در جزواتی که در سالهای اولیه تشکیل این سازمان از سوی رهبران آن منتشر شد، قواعد دیالکتیک را همان‌گونه که از سوی مارکسیستها بیان شده بود، به عنوان روش شناخت مسائل اجتماعی پذیرفتند. همچنین نظریه تکامل اجتماعی بر مبنای پذیرش اصل تضاد طبقاتی (آنگونه که در متون مارکسیستی مطرح بود) نیز مورد قبول آنها واقع شد. بنا به نوشته‌های رهبران سازمان، جامعه بشری از میان تعارضات و مبارزات اجتماعی و طبقاتی به سوی برقراری یک «جامعه بی‌طبقه توحیدی» حرکت می‌کرد و این سیر تا زمان آخرین پیامبر مرسل (ص) توسط پیامبران دنبال می‌شد و از آن به بعد توسط انقلابیون موحد دنبال می‌شود [سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۳۵۷: ۴]. نخستین اثر تئوریک سازمان مجاهدین، راه حسین، نوشته احمد رضایی بود. بحث اصلی کتاب نظام توحیدی مورد نظر پیامبر (ص)، نظام مشترک المنافع کاملاً وابسته‌ای بود (زیرا تنها خدا را پرستش می‌کرد و جامعه بی‌طبقه‌ای بود) که برای اصلاح کل مردم گام برمی‌داشت. از دیدگاه رضایی ائمه شیعه به ویژه امام حسین (ع) علیه زمین‌داران فئودال و سرمایه‌داران تاجر استثمارگر و همچنین خلفای غاصبی که به هدف راستین نظام توحیدی خیانت کرده بود، قیام کرد. به نظر مجاهدین و رضایی، این وظیفه همه مسلمانان است که به منظور برقراری جامعه‌ای بی‌طبقه و نابودی هرگونه ظلم به‌ویژه امپریالیسم سرمایه‌داری، استبداد و روحانیت محافظه‌کار مبارزه را ادامه دهند [رضایی ۱۳۵۰: ۷۵].

از لحاظ استراتژی و شیوه مبارزه، مجاهدین خلق مبارزه مسلحانه را تنها راه «شکستن سد یأس و ترس» و «شکستن جو پلیسی» و فراهم کردن شرایط برای توده‌ای کردن مبارزه می‌دانستند؛ اما بر خلاف رهبران اولیه، فداییان خلق، شهرها را برای شروع چنین مبارزه‌ای مناسبتر از روستاها می‌دانستند [سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۳۵۸: ۶۶].

مجاهدین همچون دیگر گروه‌های سیاسی چریکی، در اولین عملیات خود شناسایی و مورد هجوم نیروهای امنیتی قرار گرفتند.

سازمان در سال ۱۳۵۰ تلاش کرد تا اقداماتی را به منظور برهم زدن جشنهای پر خرج ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی انجام دهد. به همین منظور اقدام به بمب‌گذاری در تأسیسات برق تهران و تلاش برای ربودن یک هواپیمای شرکت ایران نمود. به دنبال آن نه تن از مجاهدین دستگیر شدند، که یک نفر از آنان بر اثر شکجه اطلاعاتی را به ساواک داد که به دستگیری شصت و شش عضو

دیگر انجامید، طی ماههای بعدی همه اعضای اولیه کادر رهبری دستگیر یا اعدام شدند و یا در درگیریهای خیابانی جان خود را از دست دادند [آبراهامیان ۱۳۷۷: ۶۰۶].

به دنبال این ضربات، بقایای سازمان با برخورداری از حمایت برخی محافل سیاسی و مذهبی از جمله برخی از روحانیون فعال ضد رژیم و تعدادی از بازاریان به بازسازی سازمان و فعالیتهای خود دست زده بودند، موفق شدند گروهی از جوانان دانشجو را جذب کنند و سازمان دهند و به چند عملیات نظامی دیگر علیه حکومت دست یازند.

مجاهدین با بسیاری از روحانیون مبارز، اعضای نهضت آزادی و بازاریان مسلمان، ارتباط فکری و مالی داشتند و از میان جوانان همین گروهها نیرو جذب می کردند. بدیهی بود به دلیل اعتقادات اسلامی این گروه، جاذبه بسیاری نسبت به آنها، در میان جوانان مسلمانی که گرایشهای سیاسی داشتند، ایجاد شود.

در این زمان شهرت مجاهدین به مثابه مبارزان مسلمان چنان گسترش یافته بود که سایر جریانات مبارزه را تا حدودی تحت شعاع قرار داده و بسیاری از روحانیون و مبارزان مسلمان با طیب خاطر به آنان مدد می رساندند. به ویژه ارتباط نزدیک خانواده‌های آنان با آیت الله طالقانی و مجامعی همچون مسجد هدایت و حسینیه ارشاد بر دامنه جذابیتشان می افزود و از این رو کمکهای مالی بازاریان، روحانیون و سایر مسلمانان انقلابی همچنان در اختیارشان قرار می گرفت [رضوی بی تا: ۷۵]. در این مقطع به رغم اینکه بسیاری از مسلمانان انقلابی از سازمان حمایت می کردند اما یکی از استثنائاتی ترین برخوردها، برخورد امام خمینی با آنان بود. با این حال تلاش بسیار مجاهدین و برخی از روحانیون که کتباً از امام خواستار تأیید سازمان بودند، امام هیچ گاه مستقیم یا غیر مستقیم جریان مجاهدین را مورد تأیید قرار نداد.

پس از وقایع سال ۱۳۵۴ حکمت این رفتار و حتی برخوردهای سرد امام با جریان مجاهدین بر همگان مکشوف و مشخص گردید. به ویژه آنکه دو تن از رابطان سازمان (حق شناس و روحانی) با امام خمینی از فعالترین مارکسیستهای بعدی سازمان محسوب شدند [روحانی ۱۳۷۴ ج ۳: ۶۴۲؛ رضوی بی تا: ۷۷].

با از بین رفتن کادر اولیه مجاهدین در سال ۱۳۵۰ گرایش به مارکسیسم در سازمان گسترده تر گردید. آثار و متون مارکسیستی بخش قابل توجهی از برنامه آموزش سازمان را در سالهای اولیه دهه ۵۰ تشکیل می داد. دوگانگی فکری بین اسلام و مارکسیسم که به تدریج در سازمان ریشه

دوانده بود، رشد کرده و سرانجام با بیرون رانده شدن اسلام از سازمان این تضاد به نقطه پایانی خود رسید [زیاکلام ۱۳۷۵: ۲۶۴].

بررسی دقیق آثار تئوریک مجاهدین، مشتمل بر جزوه شناخت، اقتصاد به زبان ساده، تفسیر سوره توبه، راه حسین، تکامل و راه انبیا راه بشر، نشان دهنده آن است که این جریان مشکلات و تعارضات شدید تئوریک را در ذات خود پرورش داده و با رشد این نارسایی تئوریک، سرانجام سازمان به این نتیجه رسید که باید اسلام را رها کند و مارکسیسم را محور کار خود قرار دهد که این امر صدمات بسیاری را به سازمان و کل جنبش انقلابی و اسلامی ایران وارد ساخت. استادات رهبران اولیه مجاهدان به قرآن، نهج البلاغه، تاریخ اسلام و ایران، صرفاً خصلت صوری داشته و کیفیت و جوهر آن با آثار آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان و مانند ایشان که ادعای پیروی از آنان را داشته‌اند، به وضوح متفاوت بود. بر اساس نظر دکتر حمید عنایت، «جسارت مجاهدین» در این تلفیق ایدئولوژیک به شدت از به کار گرفتن ماتریالیسم دیالکتیک در تفسیر قرآن و بعضی از فراز و نشیبهای زندگی پیامبر (ص)، علی (ع) و امام حسین (ع) مشهود است. کاری که آنها کرده‌اند این است که این مفهوم و مقولات فرعی را به عنوان یک ابزار تحلیلی به کار می‌بردند بی آنکه اساساً اسمی از آن به میان آورند. بدین سان مفهوم سنت الله را کمابیش به معنای «قانون تکامل»، یکی از قوانین علمی و اساسی جهان آفرینش به کار می‌بردند و می‌گفتند هر پدیده‌ای که نتواند خود را با این سنت همپا بگرداند، محکوم به نابودی است. برای مثال، نظام سرمایه‌داری و جهان امپریالیسم از آنجا که دیگر هماهنگ با واقعیه‌های حیاتی جامعه بشری نیست، دشمن و آنتی تز خود یعنی طبقه کارگر و زحمتکش را در بطن خود می‌پروراند و سرانجام با انقلاب توده‌های تحت ستم، قدرت غول آسای سرمایه‌داری از بین خواهد رفت و طبقه کارگر وارث قدرت، وسایل تولید و وارث زمین خواهد شد [عنایت ۱۳۶۲: ۲۶۷-۲۶۶]. در مهرماه سال ۱۳۵۴ ناگهان بیانیه‌ای از سوی گروهی از مجاهدین مبنی بر تغییر ایدئولوژیک سازمان انتشار یافت. البته رهبری و اکثر مسئولان سازمان، عملاً از اواخر سال ۱۳۵۳ مواضع مارکستی را پذیرا شده بودند، اما در مهر ماه ۱۳۵۴ سازمان با انتشار بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک، به طور رسمی پذیرش مارکسیسم - لنینیسم را اعلام کرد [سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۳۵۴: ۱۶]. در این بیانیه گفته شده بود:

پس از چهار سال مبارزه مسلحانه و دو سال بحث و گفتگوی ایدئولوژیکی بدین نتیجه رسیده‌ایم که مارکسیسم تنها فلسفه واقعی انقلاب است. در آغاز

گمان می‌کردیم می‌توانیم مارکسیسم و اسلام را ترکیب دهیم و فلسفه جبر تاریخ را بدون ماتریالیسم و دیالکتیک بپذیریم اینک دریافته‌ایم که چنین پنداری ناممکن است... ما مارکسیسم را انتخاب کردیم زیرا راه درست و واقعی برای رها ساختن طبقه کارگر زیر سلطه است. از آنجا که اسلام به دلیل اعتقاد به خدا، نبوت و قیامت نمی‌تواند در ردیف نیروهای بالنده اجتماعی بشر و زمینه‌ساز پیروزی نهایی زحمتکشان و مستضعفان (کارگر - دهقان) بر نظامات طبقاتی استثماری بوده و جامعه تولیدی بی‌ظلم و ستم و بی‌طبقات را عملاً بر پا سازد، پس اجتماع توحیدی و نفسی کامل هرگونه بهره‌کشی و ظلم و ستم اعتقاد و بناور عینی قابل حصول در اسلام نیست [سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۳۵۴: ۲۴۱-۲۴۶].

به این وسیله سازمان تحول ایدئولوژیکی خود از اسلام به مارکسیسم را اعلام کرد. سازماندهی این دگرگونی در داخل سازمان به مساعی و همکاری دو تن از اعضای سازمان به نامهای تقی شهرام و بهرام آرام میسر گردید. با کشته شدن رضایی در درگیری با پلیس در سال ۱۳۵۲ و فرار تقی شهرام از زندان، رهبری سازمان به دست او و بهرام آرام افتاد که دارای گرایشات مارکسیستی بودند و سازمان را نیز به آن سمت هدایت کردند [علوی ۱۳۷۹: ۹۱]. با این حال بسیاری از اعضای کادرها و هواداران مجاهدین، از این جریان که به اعتقاد آنها خنجری از پشت و مظهر اپورتونیزم و فرصت‌طلبی بود تمکین نکردند و بر ایمان و اعتقاد دینی خویش پای فشردند. معروفترین افرادی که در برابر جریان مارکسیستی پایدار ماندند، مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف بودند.

در روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۴ آرام و شهرام همراه با چندین تن از دیگر همفکران و یاران سازمانی، شریف واقفی و صمدیه لباف را ربوده و مبادرت به قتل آنها نمودند صمدیه در حالی که زخمی شده بود، گریخت اما به زودی دستگیر و در دیماه همان سال اعدام شد. اما شریف واقفی در چنگال آنان ماند و کشته شد و جسدش را در یکی از مراکز جمع‌آوری زباله به آتش کشیدند [رضوی بی‌تا: ۷۹]. در تیرماه سال ۱۳۵۴ سران دستگیر شده سازمان طی یک مصاحبه تلویزیونی رسماً و صراحتاً اعلام کردند که هم خود مارکسیست بوده‌اند و هم سازمان را عملاً مسلح به ایدئولوژی و عقاید مارکسیستی کرده‌اند. آنان تشریح نمودند که سالهاست مارکسیست شده‌اند و افکار و اندیشه‌های مارکسیستی را تحت عنوان «مارکسیست علم مبارزه» و یا در پوشش تعالیم اسلامی به اعضا و کادرهای سازمان آموزش می‌داده‌اند. در میان بهت و ناباوری بینندگان به خصوص صدها

مسلمان معتقدی که هستی خود را به پای سازمان ریخته بودند، رهبران سازمان در مصاحبه خود اعتراف نمودند که آن دسته از اعضای سازمان را که به اسلام وفادار مانده و در مقابل مارکسیست شدن رهبری اعتراض کرده بودند، به قتل رسانده‌اند [زیباکلام ۱۳۷۵: ۲۶۴].

وحید افراخته یکی از رهبران مارکسیست شده سازمان مجاهدین، پس از دستگیری مبادرت به همکاری با ساواک کرد و اطلاعات باور نکردنی، حیرت‌انگیز و بسیاری را در اختیار ساواک قرار داد. دستگیری افرادی همچون آیت‌الله طالقانی و حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، فقط گوشه‌ای از تبعات این امر بود [رضوی بی تا: ۸۰].

پس از این وقایع جایگاه سازمان مجاهدین در بین نیروهای مذهبی به شدت متزلزل شد زیرا فقط به دلیل تصویر مذهبی که از مجاهدین به وجود آمده بود، آنها قادر شدند، جدا از اقشار دانشجویی و فارغ‌التحصیلان، در میان بازاریان، روحانیت و کسبه نیز نفوذ کنند. از دید بسیاری از هواداران که خانه و زندگی و هستی خود را در اختیار سازمان قرار می‌دادند، مجاهدین جلوه‌هایی از تشیع انقلابی و اسلام و مبارزه راستین بودند.

البته در این میان، جریانها و شخصیت‌های مذهبی‌ای وجود داشتند که از همان ابتدا و به تدریج که نظریات مجاهدین گسترش بیشتری می‌یافت، حداقل بخشهایی از این افکار و برداشتهای مذهبی به نظرشان انحرافی می‌آمد، اما شرایط به گونه‌ای بود که به نظر می‌رسید اصلی‌ترین و عمده‌ترین هدف مبارزه، فقط مبارزه با رژیم شاه است، در چنان شرایطی طرح مسائل ایدئولوژیک آن هم پیرامون مجاهدین که آن چنان در عرصه مبارزه با رژیم امریکایی شاه، مجلس آرایسی می‌کردند، عمل انحرافی و حتی مشکوک به نظر می‌رسید و حرکتی بی‌موقع و نامناسب تلقی می‌گردید. اما به دنبال اعترافات رهبران دستگیر شده مجاهدین در تابستان ۱۳۵۴ مبنی بر مارکسیست شدن، تقدس مجاهدین شکسته شد. آنچه خشم نیروهای مذهبی را افزایش می‌داد، فقط این نبود که رهبری و سازمان از سالها قبل مارکسیست شده و امکانات و تجهیزاتی که به نام اسلام در اختیار سازمان قرار گرفته بود، صرف اشاعه مارکسیست کرده بودند، بلکه اعلام همبستگی تعدادی از اعضای سازمان در داخل سازمان با مارکسیستها بود. آنان از اعتقادات مذهبی خود دست کشیده و رسماً اعلام نمودند که مارکسیست شده‌اند. برخی از آنها قبل از اعلام مواضع رهبری، مارکسیست شده بودند اما بنا بر مصلحت اعلام نکرده بودند و برخی نیز آن چنان معتقد و مقید به اطاعت از رهبری بودند که با تغییر مواضع رهبری، اطاعت از آنان را بر خود واجب

می‌دانستند و همچنین نیروهایی که از دیر باز با نظریات مجاهدین مخالفت داشتند، اکنون دیگر قادر نبودند جلوی بروز علنی مخالفت‌هایشان را بگیرند.

تحولات و ضربه سال ۱۳۵۴ از داخل سازمان برای ساواک بسیار ارزشمند بود و موفق شد با استفاده از آن ضمن دستگیری بسیاری از کادرها و اعضای سازمان و اطلاعات به دست آمده از آنها در مورد نیروهای اسلامی، به سرعت سازمان را از هم فروپاشند. ظرف چند ماه بقایای نیروهای سازمان اعم از مارکسیست و مسلمان به چنگ ساواک گرفتار شدند و از اواسط سال ۱۳۵۵ دیگر عملاً سازمانی وجود نداشت [زیاکلام بی تا: ۲۶۷].

در هر صورت بحران ایدئولوژیک درون سازمان اثرات مهمی در فرهنگ سیاسی نیروهای اسلامگرا باقی گذاشت، این رویداد افزون بر تشدید فرقه‌گرایی سیاسی - ایدئولوژیک در درون سازمان، موجب ایجاد انشعابات مختلف در بین نیروهای عدالتجوی اسلامی (چپ) گردید و قطب‌بندی و تخاصم میان آنها را شدت بخشید. این قطب‌بندی و تخاصم در سالهای بعد از انقلاب اثرات خود را بر فضای سیاسی ایران باقی گذاشت.

۲-۶- صف بندی جدید نیروها بعد از تحولات سال ۱۳۵۴

به دنبال تحولات سال ۱۳۵۴، بسیاری از نیروهای مذهبی خواهان پایان «اتحاد استراتژیک» با مارکسیستها شدند. در واقع انزجار از عملکرد مارکسیستها آن چنان بالا گرفته بود که حتی برخی از نیروهای مذهبی معتقد بودند مبارزه با مارکسیستها از مبارزه با رژیم بهتر است. با وجود این مسعود رجوی و همفکرانش که رهبری مجاهدین درون زندان را در دست داشتند، مخالف جدا شدن از مارکسیستها بودند و هنوز بر روی «اتحاد استراتژیک» و زندگی اشتراکی با آنها پافشاری می‌کردند. بعلاوه در محکومیت رهبر مارکسیست شده سازمان نیز تعلل ورزیده و عملاً حاضر به تقبیح صریح و قاطع آنان نبودند. رهبر نه تنها حاضر نبود بپذیرد که روند مارکسیست‌گرایی در سازمان نشان دهنده حضور مشارکت فکری ریشه‌دار در سازمان است بلکه این جریان را صرفاً حرکت یک عده عناصر اپورتونیست و فرصت طلب می‌دانست که تحت شرایط خاصی که پیش آمده بود، توانسته بودند از امکانات سازمان استفاده کنند. هر چیز دیگری بیش از این از دید رهبری مجاهدین در زندان، انحراف از آرمان اصلی محسوب می‌شد که همانا مبارزه با رژیم بود. طرح مسائل عقیدتی از نظر آنان مترادف بود با ریختن آب به آسیاب دشمن. اما واقعیت این بود

که حتماً در همین واکنش مختصری هم که رهبری مجاهدین در زندان در قبال مارکسیست شدن سازمان نشان داده بود، باز رگه‌هایی از مارکسیست گرایي به چشم می‌خورد [زیباکلام ۱۳۷۵: ۲۷۰].

استدلال همیشگی مجاهدین دربارهٔ اینکه همه چیز باید تحت‌الشعاع مبارزه قرار گیرد و سعی آنها در وضع و رجوع آنچه پیش آمده بود بی‌نتیجه ماند. برای بسیاری از نیروهای مذهبی سرخورده از عملکرد مارکسیستها، توجیحات رهبری مجاهدین دیگر تشریخ و مؤثر نبود. سرانجام دامنهٔ اختلاف به روحانیون درون زندان کشانده شد و تعدادی زیادی از آنها خواهان تعیین مرزبندیهای مشخص با مارکسیستها بودند.

صدور فتوا و جدایی بین نیروهای اسلامی و مارکسیستها صرفاً بخشی از تبعات ضربهٔ سال ۱۳۵۴ بود. بروز انشعاب و جداییهای متعدد در میان نیروهای مذهبی درون زندان، نتیجهٔ دیگر این جریانات بود. برخی از شخصیت‌های مستقلتر مرتبط با مجاهدین همچون مرحوم محمدعلی رجایی، مهندس عزت‌الله سبحانی، بهزاد نبوی کاملاً از آن جدا شدند و برخی نیز انشعاب کردند. مهمترین واقعه‌ای که در حول و حوش این موضوع رخ داد، صدور بیانیه‌ای از سوی چند تن از روحانیون نامدار و بسیار سرشناس مبارزه بود. محتوای این بیانیه، ضربهٔ سختی به جریان مارکسیستی و افشای عملکرد آنان در میان زندانیان مسلمان و حتی خارج از زندان محسوب می‌شد [زیباکلام ۱۳۷۵: ۲۷۱].

این بیانیه که در واقع حکم یک فتوای فقهی و طبعاً یک تکلیف شرعی را داشت بنا به گفتهٔ آیت‌الله طالقانی برای جلوگیری از سوء استفادهٔ رژیم مکتوب نگردیده بود، بلکه دیگران وظیفه داشتند که این فتوا را به دیگران ابلاغ کنند [روحانی ۱۳۷۴ ج ۳: ۷۲۷]. زمان صدور فتوا همزمان با بیانیه‌ای است که در اواخر اسفند سال ۱۳۵۴ [رضوی بی‌تا: ۱۲۴] توسط آیات عظام طالقانی، ربانی شیرازی، مهدوی کنی، انواری، لاهوتی و هاشمی رفسنجانی صادر گردید و طی آن، خواستار حفظ مرزبندی بین مسلمانان و مارکسیستها در داخل و خارج زندان شدند [هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی ج ۲: ۶۶۰]. متن منتشر شده آن چنین بود:

باسمه تعالی با توجه به زیانهای ناشی از زندگی جمعی مسلمانها با مارکسیستها و اعتبار اجتماعی که بدین وسیله آنان به دست می‌آوردند و با در نظر گرفتن همهٔ جهات شرعی و سیاسی و با توجه به حکم قطعی نجاست کفار از جمله مارکسیستها، جدایی مسلمانها از مارکسیستها در زندان لازم و هرگونه مسامحه در این امر موجب زیانهای جبران ناپذیری خواهد شد [روحانی ۱۳۷۴: ۷۲۳].

صدور این فتوا، ریشه‌های بسیار دیگری نیز داشت، اساساً تنازعی پنهان بین مذهبی‌ها و کمونیستها در دهه پنجاه به وجود آمده بود که ریشه در مسائل دهه‌های قبل تا این زمان داشت. مذهبها پایبندیهای اخلاقی و اجتماعی ویژه‌ای داشتند [رضوی بی‌تا: ۱۲۳]. در پی صدور فتوا، صف‌بندیهای درون زندان شفافتر گردید و نیروهای اسلامی با تمرکز و وحدت بیشتری به فعالیت پرداختند. در این شرایط که نسبت به همکاری برخی مجاهدین مارکسیست شده با ساواک کینه‌های بسیاری به وجود آمده بود، روحانیون به مسائل ایدئولوژیک توجه بیشتری مبذول می‌کردند. از جمله در زندان در زمینه تفسیر معرفت‌شناسی و مسائل اساسی فلسفه و جهان‌بینی اسلامی، جلساتی از سوی روحانیونی همچون آیت‌الله طالقانی، حجت الاسلام شیرازی، محمدعلی گرامی و هاشمی رفسنجانی برگزار می‌شد. در خارج از زندان نیز در زمینه تألیف کتب جدید دینی، دکتر بهشتی، دکتر باهنر، مطهری و عده‌ای دیگر از روحانیون موج جدیدی از اندیشه مباحث دینی به راه انداخته بودند [رضوی بی‌تا: ۱۲۶]. از سوی دیگر، جمعی از نیروهای قبلی هوادار سازمان، گرد لطف‌الله میثمی، یکی از رهبران افراد مارکسیست نشده سازمان که در جریان انفجار بمبی که خود ساخته و ناپینا شده بود، آمدند. گروههای پراکنده و کوچکتری نیز همچون «صلواتیون» و «اعتراضیون» از مجاهدین جدا شدند. بیرون از زندان نیز وضع نیروهای اسلامی بهتر نبود [زیاکلام ۱۳۷۵: ۲۷۰]. شمار دیگری از گروههای کوچک همچون «منصورون»، «فلق»، «حدید»، «فجر اسلام»، «موحدین»، «صف»، «ابوذر»، «الفلاح»، «مهدویون» که به گونه‌ای پراکنده و نوعاً در شهرستانها تشکیل شده و با مجاهدین در ارتباط بودند، همکاری خود را با سازمان قطع کرده و به صورت پراکنده با روحانیت و امام خمینی ارتباط خود را ادامه دادند. این گروهها که تحولات ایدئولوژیک مجاهدین را نمی‌پذیرفتند بر مواضع اسلامی باقی ماندند و هفت گروه از آنها شامل گروههایی است به نامهای: واحد، توحیدی بدر، توحیدی صفا، الفلاح، فلک، منصورون و موحدین، بعد از انقلاب، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تشکیل دادند [سازمان مجاهدین خلق ایران ۱۳۵۹ ج ۱: مقدمه] و از مواضع امام خمینی و روحانیت انقلابی حمایت کردند و در تحولات سالهای اولیه انقلاب مؤثر بودند.

به دنبال این ضربات مجاهدین بعد از سال ۱۳۵۴ عملاً با سازمان متلاشی شده رویرو بودند، آنچه مانده بود عبارت بود از برخی اعضا و هواداران سازمان که در زندان به سر می‌بردند. آنان به

تدریج و در طی ماههای آذر و دی سال ۱۳۵۷ آزاد شدند. کادر رهبری سازمان نیز یک ماه مانده به پیروزی انقلاب آزاد شد.

منابع فارسی

- آبراهامیان، پرواند. (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آدری، محسن مدیرشانه‌چی. تهران: نشر مرکز.
- *تاریخ معاصر ایران*. اسناد نهضت آزادی ایران.
- خواجه سروی، غلامرضا. (۱۳۷۴). «تعارضات جناحهای سیاسی دوره اول مجلس شورای اسلامی». *مصلحتنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق*. پاییز.
- راضی، حسین. (زمستان ۱۳۷۶). «نقدی بر مقاله نهضت خدایپرستان سوسیالیست». *گفتگو*.
- رضایی، احمد. (۱۳۵۰). *راه حسین*. بی جا. بی تا.
- رضوی، مسعود. (بی تا). *هاشمی و انقلاب*. تهران: انتشارات همشهری.
- روحانی، حمید. (۱۳۷۴). *نهضت امام خمینی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- زیباکلام، صادق. (۱۳۷۵). *مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی*. تهران: انتشارات روزنه.
- سازمان مجاهدین خلق ایران. (۱۳۵۴). *بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان*. بی جا.
- _____ (۱۳۵۹). *تاریخچه گروههای تشکیل دهنده سازمان*. تهران: انتشارات سازمان مجاهدین خلق.
- _____ (۱۳۵۸). *شرح تأسیس و تاریخچه سازمان مجاهدین خلق ایران*. بی جا: انتشارات سازمان مجاهدین خلق.
- _____ (بی تا). *تحلیل آموزشی بیانیه اپورتونیستهای چپ نما*. بی جا: انتشارات سازمان مجاهدین خلق.
- _____ (۱۳۵۷). *تکامل*. بی جا: انتشارات سازمان مجاهدین خلق.
- شادلو، عباس. (۱۳۷۹). *اجزای و جناحهای سیاسی*. تهران: نشر گستره.
- علوی، محمد صادق. (۱۳۷۹). *بررسی مشی چریکی در ایران و سازمان مجاهدین خلق ایران، سازماندهی و تاکتیکها*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- عنایت، حمید. (۱۳۶۲). *تفکر و نوین سیاسی اسلام*. ترجمه ابوطالب صارمی. تهران: امیرکبیر.
- فارسی، جلال‌الدین. (۱۳۸۰). *زویای تاریخ*. مصاحبه جلال‌الدین فارسی با هفته نامه یانثارات. چهارشنبه ۲۷ تیر. تهران: انتشارات روزنه.
- مظفر، محمدجواد. (۱۳۷۸). *اولین رئیس جمهوری اسلامی ایران*. مصاحبه با عزت‌الله سبحانی. تهران: نشر کویر.
- نکوروح، محمود. (۱۳۷۷). *نهضت خدایپرستان سوسیالیست*. تهران: چاپخش.
- *هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی*. [بیانیه].

منابع لاتین

- Arjomand, Said Amir. (1987). *Iran in Twentieth Century*: New York.
- Tehranian, Majid. (3 AGU, 10, 1982). "Communication and Revolution in Iran". *The Times*.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی